

حسن حمیدیان

ریس مجتمع قضائی حمایت خانواده

مصاحبه در مورد تبصره الحاقی به ماده ۱۰۸۲ قانون

مدنی^{*}

جناب آقای حمیدیان همانطوری که مستحضر می‌باشید مقنن در سال ۱۳۷۶، در جهت حمایت از حقوق خانواده به نحو اعم و حمایت از حقوق زنان به نحو اخص اقدام به وضع ماده واحده تعیین مهریه به نرخ روز - تبصره الحاقی به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی کرده است. به عنوان اولین سؤال بفرمایید که آیا اساساً این قانون هدف مقنن را تأمین کرده است یا خیر؟

بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی قانونگذار سعی کرد تا اندازه‌ای در جهت پر کردن خلاء ناشی از فقدان اختیارات زن در زمینه قانونی و همچنین تثبیت و استحکام خانواده گامهایی بردارد که یکی از این گامها مسأله مهریه و تأدیه آن به نرخ روز می‌باشد. علت و فلسفه این امر از یک دیدگاه شاید این باشد که زن ایرانی در جهت استحکام و پیشبرد امور خانواده از هیچ تلاشی دریغ ننموده و خود را وقف زندگی می‌نماید. و تمام سرمایه مادی و معنوی خود را در پای همسر و فرزندانش قربانی می‌نماید به همین دلیل زمانی که ناقوس بد آهنگ طلاق و جدایی به صدا درمی‌آید تازه دوران دربدری و بیچارگی او شروع می‌شود و احساس می‌کند که از اینجا رانده و از آنجا مانده است. در چنین شرایطی مهریه ده یا ۲۰ یا ۳۰ هزار تومانی ۳۰ سال قبل نیز کاری از پیش نمی‌برد. و ناچاراً به عنوان مهمان ناخوانده به بستگان خود تحمیل و دوران جدید آسیب‌های روحی و روانی او و دیگران شروع می‌شود و یا به صورت تحقیرآمیز به خدمتکاری

* - این مصاحبه توسط آقای محمدرضا شاکری کارآموز وکالت انجام شده است.

منازل دیگران می‌پرداخت تا از این طریق قوت لایموت تهیه و به زندگی خود ادامه دهد. لذا مهمترین دلیل قانون مهریه به نرخ روز ایجاد اتکا و پشتوانه اقتصادی برای زنان بوده تا به وسیله آن بتوانند از حداقل بهداشت روانی بهره‌مند باشند که متأسفانه با آماری که در دادگاههای خانواده موجود است قانونگذار در این رابطه به اهداف کلی و واقعی خود دست نیافته است. آمار بالای طلاق خلع (یعنی ۸۰٪ طلاق‌ها) گواه و شاهد این موضوع است. ناگفته نماند در بعضی از موارد و به صورت محدود موضوع مهریه به نرخ روز برای زنانی که شوهران آنها از تمکن مالی خوبی برخوردار هستند راه‌گشا بوده است و در بعضی از موارد نیز به صورت تقسیط و با هزار و یک مشکل زنان مهریه خویش را وصول می‌کنند.

جناب آقای حمیدیان همانطوری که مستحضر می‌باشید پس از وضع این ماده واحده، آرای معارض و متناقضی از محاکم عمومی سراسر کشور صادر گردید. اساس اختلاف نظر جامعه حقوقی کشور، ماده ۴ قانون مدنی و مسأله عطف یا عدم عطف به ماسبق این قانون به عقود نکاح واقع شده به تاریخ قبل از تصویب این قانون بوده است. قبل از صحبت در خصوص رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، صرفاً نظر حقوقی خودتان را در این موضوع بفرمایید؟

بنده در رابطه با مهریه یک نظریه احساسی و اشرافی دارم و یک نظر حقوقی. در رابطه با نظر احساسی باید عرض کنم که مهریه اولاً باید متناسب با وضعیت و واقعیت‌های مالی مرد تعیین شود و به قول معروف زمانی که عقل حسابگر در آغاز ازدواج به مرخصی می‌رود باید به موضوع بیشتر توجه نمایند نه اینکه بعدها که زمان چرتکه زدن و حساب و کتاب کردنها رسید به این موضوع بپردازند. ثانیاً همانطوری که از نام مهریه که نام دیگر آن صداق است معلوم می‌شود مهریه نوعی هدیه از سوی مرد به زن است که امروزه طبق نظر روانشناسان دادن هدیه از سوی مرد به زن می‌تواند در ایجاد و تقویت عشق و عاطفه بسیار مفید باشد لذا مهریه باید در بهترین لحظات زندگی و زمانی که زوجین در اوج صفا و صمیمیت قرار دارند از سوی مرد به زن پرداخته شود. چون در هر حال باید بپذیریم که یکی از مسایل مهم جوانی ازدواج است و یکی از موضوعات مهم ازدواج مسأله مهریه است که خود مهریه برای زنانی که دارای پشتوانه

اقتصادی نیستند برای روزهای تار زندگی می‌تواند مایه اطمینان و نقطه امید باشد و به قول معروف طلای زرد برای روزهای سیاه می‌تواند مفید باشد. اما عدم دقت در تعیین مهریه ممکن است پیامدهای مخرب و ناصوابی را در پی داشته باشد و به اتقان و استحکام زندگی لطمه وارد سازد چون مهریه حقی است شرعی و به مجرد عقد زن مالک آن می‌گردد و می‌تواند در آن دخل و تصرف نماید و حتی بعد از فوت به ارث هم می‌رسد. توصیه بنده در این زمینه این است که خانواده‌ها به جنبه عاطفی زندگی ازدواج بیشتر توجه نمایند و چه بسا مهریه‌های کلان که نتوانست در استحکام زندگی کارساز باشد. زن باید بداند در مهریه بالا جسم، جان و روح چه کسی لطمه خواهد خورد و کمر چه کسی خواهد شکست یقیناً این فرد کسی غیر از مرد نخواهد بود و به این امر باید توجه داشت که برای شکل‌گیری هر چیزی یک نقطه ثابتی لازم است که مهریه‌های بالا به نقطه ثابت زندگی و وفاق خانوادگی که می‌تواند وفاق اجتماعی را دربرداشته باشد لطمه وارد می‌سازد.

و اما از نظر حقوقی باید عرض کنم که آنچه در رابطه با مهریه و موضوع به نرخ روز مطرح است بحث ارزش و اعتبار پول است نه خود پول. لذا فلسفه پرداخت مهریه به نرخ روز نیز بر همین مبنا می‌باشد. البته نظرات مختلفی دایر بر تأسیسی بودن این قانون ارایه گردیده است و یا بعضی مهریه را همانند چک صادره می‌دانند که صادرکننده به همان مبلغ و هر وقت که این چک وصول شود به همان قیمت مندرج در چک باید وصول شود. و یا اینکه محاسبه مهریه به نرخ روز باید در رابطه با مهریه‌هایی باشد که بعد از وضع این قانون در نظر گرفته شده است. اما بنده یک مثالی می‌زنم: شما فرض کنید در کشوری مثل عراق زندگی می‌کنید و بعد از تحولات اجتماعی، اقتصادی بعد از جنگ خلیج به شدت به ارزش دینار عراق لطمه وارد شده و از اعتبار افتاده است خوب مهریه دختر شما قبل از جنگ ۲۰۰۰ دینار عراق بوده که در جای خود دارای ارزش لازم بوده است اما بعد از جنگ با ۲۰۰۰ دینار عراقی یک کیسه آرد هم نمی‌توان خرید خوب در چنین شرایطی دختر شما به هر دلیل از هسمرش جدا شود و بخواهد مهریه خود را مطالبه کند آیا این برخلاف اصل عدالت و نصف قضائی نیست؟ این دختر با یک کیسه آرد چگونه می‌تواند زندگی خود را تأمین کند و یا اینکه مثلاً در ۴۰ سال پیش با ۴۰۰ تومان

می توانستیم باغی خریداری کنیم اما هم اکنون با ۴۰۰ تومان ده عدد تخم مرغ هم نمی توان خرید.

لذا همانطوری که دوگی فرانسوی گفته است: «ممکن است قوانین بمانند و بیایند ولی همگام با تغییرات اجتماعی و به حکم اجبار و ضرورت و برابر نیازها و خواسته های مردم معنا و مفهوم آنها دستخوش تغییر و دگرگونی می شود».

در مجموع باید عرض کنم آنچه حقوق را هماهنگ با دگرگونی های جامعه بشری می سازد و آن را از خمودگی بیرون می آورد و از ازدگی رهایی می بخشد همین همراهی با تغییرات است زیرا ثبات و عمومیت از ویژگی های قانون قدیم است و تغییر قانون همگام با تغییر اوضاع و پویندگی جامعه از ویژگی های عصر جدید است. که البته وظیفه قواعد حقوقی است تا به این امر مهم پرداخته و در مواردی که لازم است قوانین را از زندان گذشته رهایی بخشیده که البته رویه قضائی دادگاهها می تواند در این زمینه نقش عمده ای را ایفا نماید.

جناب آقای حمیدیان مطلع می باشید که پس از مجادلات بسیار موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح و رأی شماره ۶۴۷ مورخ ۲۸/۱۰/۷۸، فصل الختام قضیه گردید. به نظر جنابعالی این رأی تا چه حد از استحکام قضائی برخوردار است؟

همه ما می دانیم که طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری «هرگاه در شعب دیوانعالی کشور و یا هر یک از دادگاهها نسبت به موارد مشابه اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی با استنباط از قوانین آرای مختلفی صادر شود رییس دیوان عالی کشور یا دادستان کل به هر طریقی که آگاه شود، (یعنی لازم نیست که حتماً یکی از طرفین پرونده آن را اعلام نمایند) مکلف هستند نظر هیأت عمومی دیوانعالی کشور را به منظور ایجاد وحدت رویه درخواست کنند. همچنین هر یک از قضات شعب دیوان عالی کشور (Suprem Court) یا دادستان کل کشور نظر هیأت عمومی را در خصوص موضوع بخواهند هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست $\frac{۳}{۴}$ رؤسا و مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب تشکیل می شود تا موضوع مورد اختلاف را بررسی و نسبت به آن، اتخاذ تصمیم نمایند. رأی اکثریت که مطابق موازین شرعی

باشد ملاک عمل خواهد بود. آرای هیأت عمومی دیوانعالی نسبت به احکام قطعی شده بی اثر است ولی در موارد مشابه تبعیت از آن برای شعب دیوانعالی کشور و دادگاهها لازم الاتباع می باشد. لذا می بینیم با توجه به اینکه در خصوص اعمال ماده واحده مربوط به مهریه به نرخ روز آراء متهاافت و مختلفی از سوی دادگاهها صادر گردیده است مطرح شدن آن در دیوانعالی کشور برای ایجاد رأی وحدت رویه به خاطر تحرک بخشیدن به قانون و منطبق نمودن قانون با خواست جامعه و مرتفع نمودن تعارض و تناقضی که در این زمینه وجود داشت امری قانونی و منطبق با قوانین سال ۱۳۲۸ و ۱۳۳۷ می باشد که به تصریح قانون آن را از وظایف دیوان عالی کشور دانسته و اصل ۱۶۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز بر آن صحه نهاده است.

در هر حال به نظر اینجانب با توجه به اینکه دیوانعالی کشور آخرین شاخه درخت تنومند دستگاه قضایی است و قضات شاغل در آن که در واقع باید از آنها به عنوان عصاره رنج دادگستری نام برد در جایگاه مطمئن تری نسبت به قضات دیگر چه از نظر روش حقوقی و چه از نظر تجربیاتی که طی سالها کار قضائی به دست آورده اند قرار دارند و گمان انحرافی در تصمیمات آنها کمتر است. لذا آرای صادره از سوی آنها نیز از اتقان و استحکام بیشتری نسبت به سایر آرای صادره برخوردار است. مضافاً اینکه قانونگذار قانون اساسی حتی نظارت شورای نگهبان را نیز در خصوص آرای وحدت رویه که در واقع حکم قانون را داشته و برای همه لازم الاجرا و لازم الاتباع است را پذیرفته که در جای خود نشان دهنده اهمیت است که قانونگذار قانون اساسی برای این قسمت از دستگاه قضائی قایل شده است.

در مجموع باید عرض کنم همین که تصمیم دیوانعالی کشور در رأی وحدت رویه مذکور نقاط تاریک قانون را روشن نموده و با صدور چنین رأیی عدم تساوی و تبعیض را در تصمیمات قضائی پیرامون مهریه به نرخ روز از بین برده است، کاری است ستودنی و به نظر اینجانب در بردارنده احساسات عدالت جویی و با این کار استحکام و توان قوه قضائیه را در همراهی و همگامی با تحولات اجتماعی به نمایش گذاشته است زیرا واقعیت امر این است که ساختار حقوقی ما در بسیاری از موارد از تحولات اجتماعی جامعه عقب مانده و اصل ثبات در جامعه همگام با اصل تغییر و تحول و تکامل در

جامعه به پیش نمی‌رود. امروزه مسایل و موضوعات زیادی در میدانهای باز و وسیع و آزاد حقوقی وجود دارد که فقط با ایجاد قابلیت تغییر در ساختار حقوقی می‌توان با آن همراه شد. به عنوان مثال مسأله سن ازدواج که طبق قانون مدنی سن بلوغ می‌باشد و سن بلوغ نیز ۹ سال است که به نظر اینجانب سن ۹ سال یک نوع اماره طبیعی نیست زیرا اماره طبیعی یا باید دایمی باشد و یا حداقل غالبی، و بعید است که در خصوص سن بلوغ اماره تبعدی داشته باشیم در هر حال در این سن دختر می‌تواند ازدواج نماید اما در صورت اختلاف با همسر خویش نمی‌تواند دادخواست نفقه و مهریه داده و طرح دعوی کند، زیرا طبق ماده واحده قانون رشد متعاملین، هنوز به سن رشد نرسیده است و از طرف دیگر مسأله مسؤولیت کیفری برای چنین سنی است زیرا طبق ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی طفل مسؤولیت کیفری ندارد و تبصره آن می‌گوید طفل کسی است که به سن بلوغ نرسیده باشد. لذا دختر ۹ ساله دارای مسؤولیت کیفری خواهد بود و همان مجازاتی را باید تحمل کند که یک فرد ۴۰ ساله تحمل می‌کند و این امر نه تنها متناسب با وضعیت روحی و جسمی او نخواهد بود بلکه با موضوعاتی که پیرامون تشکیل دادگاه اطفال و حمایت از اطفال در صحنه بین‌المللی و همچنین پیوستن به کنوانسیون کودک و امثال آن نیز همراهی ندارد، و موضوعات بسیاری که در این مقال نمی‌گنجد و از حوصله این بحث خارج است.

جناب آقای حمیدیان همانطوری که مستحضر می‌باشید مطابق اصل ۱۶۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دیوانعالی کشور وظیفه نظارت بر حسن اجرای قوانین و ایجاد وحدت رویه قضایی را عهده‌دار می‌باشد. به نظر جنابعالی آیا تفسیر این ماده واحده بر خلاف مدلول مقررات ماده ۴ قانون مدنی و اعلام عطف به ماسبق شدن، خارج از صلاحیت این مرجع عالی قضایی کشور نبوده است؟

در رابطه با این موضوع باید عرض کنم که به موجب قانون الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی «چنانچه مهریه وجه رایج باشد متناسب با تغییر شاخص قیمت سالانه زمان تأدیه نسبت به سال اجرای عقد، که توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، تعیین می‌شود محاسبه و پرداخت خواهد شد. مگر اینکه زوجین در حین اجرای

عقد به نحو دیگری تراضی کرده باشند.» آیین نامه اجرای این قانون نیز با همکاری وزارت دادگستری و وزارت امور اقتصادی و دارایی و بانک مرکزی تهیه و به تصویب هیأت وزیران رسید. لازم به توضیح است قانون مذکور که مشتمل بر ماده واحد است در سال ۱۳۷۶ به تأیید شورای نگهبان رسید.

و اما در رابطه با این مطلب که آیا نظر دیوان عالی کشور منطبق با مدلول مقررات ماده ۴ قانون مدنی و مسأله اصل عطف بماسبق نشدن قوانین است؟ باید عرض کنم منظور مقنن از تصویب ماده واحد قانون الحاقی یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی با توجه به عبارات صدر تبصره و فلسفه وضع آن حفظ ارزش ریالی مهریه زوجه است که معمولاً بر حسب وجه رایج تعیین می شود، اگر چه تاریخ وقوع عقد ازدواج مربوط به زمان قبل از تصویب تبصره مزبور باشد. با این وصف قانون مربوطه یعنی تبصره الحاقی مابینتی با ماده ۴ قانون مدنی ندارد هر چند که اداره حقوقی قوه قضائیه با این نظریه مخالف است و معتقد است که عطف بماسبق نمی شود. اما رویه قضائی که نهایتاً در هیأت عمومی دیوان مطرح و به صورت رأی وحدت رویه درآمده است معتقد است که فلسفه این قانون محاسبه مهریه های سابق به نرخ روز است و براساس روح قانون باید آن را عطف بماسبق نمود و در نتیجه ملاک زمان تأدیه مهریه است نه وقوع عقد و چون قانون الحاقی ناظر به نحوه تأدیه است لذا شامل مهریه هایی که هنوز تأدیه نشده است نیز می شود لذا مشکلی در رابطه با اصل عطف بماسبق نشدن قوانین پیش نمی آید و قانون در رابطه با امر مستحدث فعلی اجرا می گردد. و همین نظر هم از سوی هیأت عمومی دیوان پذیرفته شده و با صدور رأی وحدت رویه شماره ۶۴۷ در سال ۱۳۷۸ به کلیه اختلافات در این زمینه پایان داده و هم اکنون رویه قضائی کلیه دادگاهها بر همین اصل استوار است.

اما بد نیست اشاره ای به نظر مخالفین داشته باشیم. مخالفین این نظریه معتقدند که محاسبه مهریه به نرخ روز حرام است. برخی دیگر معتقدند که بین زوجه ای که مهریه خود را مطالبه کرده و شوهر از پرداخت آن خودداری کرده است با زوجه ای که مهریه خویش را هرگز مطالبه نکرده است و هم اکنون می خواهد مهریه خویش را مطالبه کند فرق باید قایل شد. در آنجا که زوجه مهریه خود را مطالبه و زوج آن را نپرداخته است هم اکنون باید به نرخ روز محاسبه و تأدیه شود اما در آنجا که زوجه مهریه خود را مطالبه

نکرده است نباید به نرخ روز محاسبه شود. این نظریه‌ای است که بعضی از فقها مطرح نموده‌اند. اما نظر دیگر، مسأله مهریه را با قرض مقایسه کرده و می‌گوید در قرض کسی قایل به محاسبه دین به نرخ روز نگردیده است، لذا در مهریه نیز باید همانند قرض عمل کرد. در اینجا و در پاسخ به این نظریه گفته شد در نکاح معاوضه وجود دارد حال آنکه در قرض دائن مال خود را در معرض تلف قرار می‌دهد، زیرا می‌داند ممکن است حتی اصل پول را نیز بازپس نگیرد. حتی در اینجا نیز اگر دائن شرط نماید که ارزش پول را قرض می‌دهد و سپس ارزش آن را پس می‌گیرد باز برخی از فتاوی بر جواز این شرط دارند. نظریه چهارم می‌گوید تبصره الحاقی یک قانون تأسیسی است نه تفسیری لذا عطف به‌ماسبق نمی‌شود. که شاه بیت این غزل همان نظریه اداره حقوقی است که گفته شد.

جناب آقای حمیدیان با توجه به اینکه جنابعالی از نزدیک شاهد محاسن یا معایب اجرای این قانون در محاکم خانواده می‌باشید بفرمایید اجرای این قانون تا چه حد دارای آثار مثبت و منفی در کاهش یا افزایش آمار طلاق در جامعه بوده است؟ لطفاً در صورت امکان، آماری از تعداد طلاق قبل و بعد از تاریخ وضع این قانون ارائه بفرمایید.

به نظر اینجانب مسأله پرداخت مهریه به نرخ روز عامل و علت اصلی جدایی‌ها نیست. طبق آمار موجود حدود ۸۵٪ طلاق‌های ما طلاق خُلعی است. معنی و مفهوم طلاق خُلعی این است که زن مهریه خویش را می‌بخشد و در ازای آن طلاق می‌گیرد. گاهی اوقات ممکن است چیزی بیش از مهریه خود به شوهر بپردازد تا از زندگی جبهه‌ای که جز درگیری و زد و خورد در آن چیز دیگری نیست رهایی یابد. البته این برای تاریخ آینده ما نگران‌کننده است که آیا واقعاً زنان ما آنقدر از زندگی و خانواده و فرزند گریزانند که حاضرند مهریه و سایر حقوق حقه خود را بذل نمایند تا از زندگی خانوادگی فرار کنند. در صورتی که واقعیت چیز دیگری است و چون طلاق از سوی مرد یعنی طلاق رجعی برای مرد بار مالی دارد و باید کلیه حقوق زوجه اعم از مهریه، نفقه، اجرت‌المثل و یا تا نیمی از دارایی و امثال آن را بپردازد برای طلاق پیشقدم نمی‌گردد و عرصه را چنان بر زوجه تنگ می‌کند که او پیشقدم شده و تمام حقوق خود را بذل نماید تا

طلاق صورت پذیرد. از طرف دیگر دستاوردهای آماری نشان می‌دهد که ۶۷٪ دادخواست طلاق در رابطه با مسأله اعتیاد و ترک نفقه است. بدیهی است وقتی موضوع ترک نفقه مطرح می‌گردد یقیناً در کنار آن مسایلی مانند بیکاری، کلاهبرداری، سرقت و بزه‌های دیگر هم مطرح می‌شود. که البته خود اعتیاد هم علل و عوامل مختلف فردی و اجتماعی دارد. مثلاً از نظر فردی کمبود الگو و خلاء ناشی از بی‌ایمانی و تفریحات نامناسب و عدم اراده قوی در برخورد با مشکلات و حتی طلاق می‌تواند در آن مؤثر باشد زیرا طلاق می‌تواند عامل اعتیاد شود و خود اعتیاد عامل نوینی می‌گردد برای سایر بزه‌کاری‌های اجتماعی چون فرد معتاد از راه شرافتمندانه نمی‌تواند زندگی کند و از متن جامعه به دلیل اعتیاد به حاشیه جامعه رانده می‌شود. به انواع و اقسام بزه‌کاری روی می‌آورد. در رابطه با عوامل اجتماعی خانواده‌های طردکننده به جای تأمین نیازهای عاطفی فرزندان آنها را طرد کرده و یا خانواده‌های متلاشی که فرصتی برای تربیت فرزندان خود ندارند و یا خانواده‌های سخت‌گیر فاقد معیارهای علمی که همه اینها می‌تواند در مسأله طلاق مؤثر باشد. در مجموع باید عرض کنم زنان مسلمان ما زانی هستند که تا یک راه برای ادامه زندگی برای آنها وجود داشته باشد هرگز به سوی طلاق گام برنخواهند داشت. لذا با استدلال فوق مهریه به نرخ روز علت و عامل اصلی طلاق نیست بلکه فعلاً و با توجه به آمارهای موجود عامل اصلی طلاق اعتیاد و ترک نفقه، دخالت دیگران، ترک زوج از منزل، ازدواج‌های تحمیلی، تدلیس و فریب‌کاری در ازدواج، ایراد ضرب و سوء معاشرت می‌باشد که مهریه فرع بر همه آنهاست و از مهریه در واقع به عنوان ابزاری برای رهایی استفاده می‌شود. زنان، هنوز معتقد به این جمله سنتی که «مهریه را چه کسی داده و چه کسی گرفته» بوده و باز هم معتقد به این جمله سنتی که در حالت ناچاری و اضطرار «مهرم حلال و جانم آزاد» می‌باشند و از مهریه به عنوان باج رهایی برای خویش استفاده می‌کنند.